



راه‌های ابریشم

تاریخ جهان از دیدگاهی نو



پیتر فرانکوپن
ترجمه‌ی حسن افشار

The Silk Roads
A New History Of The World

Peter Frankopan

راه‌های ابریشم
تاریخ جهان از دیدگاهی نو
پیتز فرانکوپن
ترجمه‌ی حسن افشار
ویرایش فنی: تحریریه‌ی نشر مرکز
طرح جلد: فریبا معزی
حروف‌چینی، نمونه‌خوانی، صفحه‌آرایی: بخش تولید نشر مرکز
چاپ اول ۱۳۹۹، شماره‌ی نشر ۱۳۵۲، ۱۲۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۳-۴۷۰-۰

نشر مرکز: تهران، خیابان دکتر فاطمی، روبه‌روی هتل لاله، خیابان باباطاهر، شماره‌ی ۸
تلفن: ۳-۸۸۹۷۰۴۶۲ فاکس: ۸۸۹۶۵۱۶۹

Email: info@nashr-e-markaz.com

 [nashremarkaz](http://nashremarkaz.com)

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این ترجمه برای نشر مرکز محفوظ است.
تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه از جمله فتوکپی، الکترونیکی، ضبط و
ذخیره در سیستم‌های بازیابی و پخش بدون دریافت مجوز کتبی و قبلی از ناشر ممنوع است.
این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.



- سرشناسه فرانکوپن، پیتز، ۱۹۷۱ - م. Frankopan, Peter ● عنوان و نام پدیدآور: راه‌های ابریشم: تاریخ جهان از دیدگاهی نو / پیتز فرانکوپن؛ ترجمه‌ی حسن افشار؛ ویرایش فنی تحریریه‌ی نشر مرکز ● مشخصات ظاهری: دوازده، ۵۸۰ ص، ۱۶ صفحه رنگی
- یادداشت: عنوان اصلی: The Silk Roads: A New History Of The World, 2016 - نمایه - عنوان دیگر: تاریخ جهان از دیدگاهی نو ● موضوع تاریخ جهان: راه‌های تجاری؛ شرق و غرب؛ امپریالیسم؛ برخورد فرهنگ‌ها؛ فرهنگ‌زدایی؛ جاده ابریشم - تاریخ ● شناسه‌ی افزوده افشار، حسن، ۱۳۳۲ - مترجم ● رده‌بندی کنگره D ۲۱ / ۳ ● رده‌بندی دیویی ۹۰۹
- شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی ۶۱۸۴۶۷۰

تقدیم به فرزندانم

کاتارینا، فلورا، فرانسیس، و لوک

پ.ف



نظر منتقدان

«تاریخ خواندنی فرانکوپن به جنگ دیدگاهی می‌رود که غرب را وارث تمدن ناب یونانی - رومی می‌داند. ... او با مثال‌های متعدد از روابط متقابل تمدن‌ها پرده برمی‌دارد و آثار اقتصادی و اجتماعی تجارت ابریشم و برده، شیوع طاعون، و تأثیرپذیری مسیحیت از دین بودا را موبه‌مو توضیح می‌دهد.»
— نیویورکر

«فرانکوپن اثری آفریده است که ما را به بازاندیشی و بازنگری در جهان و تصویری که همیشه از آن داشته‌ایم برمی‌انگیزد.»
— شبکه‌ی رادیو ملی آمریکا

«کتاب فرانکوپن تاریخ عمومی الهام‌بخشی با پشتوانه‌ی پژوهشی غنی است که آستین بالا زده تا مفروضات رایج پیشین را براندازد و نور تازه‌ای بر صحنه‌ی تاریخ بیفکند. ... منابع اثر فرانکوپن خیره‌کننده‌اند و صرف تنوع آنها می‌تواند مناسبات شگفت‌آوری پدید آورد. او بدش نمی‌آید که گهگاه شوکی به خواننده وارد کند.»

— کالین تیوبران، نیویورک ریویو آو بوکز

«پیتر فرانکوپن در این کتاب بلندپروازانه‌اش همه‌ی رویدادها را در بستر واحدی می‌ریزد و اثری شجاعانه خلق می‌کند: تاریخی که گرانیگاه جهان را به شرق انتقال می‌دهد. ... شفافیت و جزئیات فراموش‌نشدنی از ویژگی‌های کار فرانکوپن است.»
— اکونومیست

فوق‌العاده پرمایه و همه‌فهم ... فرانکوپن با تغییر جهت دادن تاریخ چند هزار ساله‌ی اخیر جهان به شرق، و با ادامه دادن نگاه به جهان از همین زاویه، ما را از قید تاریخ تکراری تمدن غرب آزاد می‌کند و دیدگاه نبوغ‌آسای شگفت‌آوری ارائه می‌دهد از وقایعی که شاید زمانی آشنا بوده‌اند، و وقایع بسیار دیگری که آشنا نیستند.»
— فیلا دلفیا اینکوایرر

«این تاریخ است در پهنه‌ای گسترده، با فراگیری و بلندپروازی کم‌یابی ... کتاب خیره‌کننده‌ای از بسیاری جنبه‌ها ... به راستی حماسه‌ای تاریخی با دامنه و دستاورد چشمگیر.» — گاردین

«عالی. ... پیتز فرانکوپن راوی فوق‌العاده‌ای است. ... سرزمین‌های راه‌های ابریشم اهمیت تازه‌ای یافته‌اند و این کتاب فرانکوپن برای هر کس که بخواهد معنی این وحدت گذشته و حال را دریابد ضروری است.»

— دالاس مورنینگ نیوز

«اثری با قلم زیبا و دامنه‌ی گسترده بر اساس مطالعاتی وسیع و عمیق. ... کاملاً به‌روز. ... ممکن نیست کسی آن را بخواند و انبوهی مطالب تازه نیاموزد، یا فهمش از تاریخ از بن دگرگون نشود.»

— ضمیمه‌ی تایمز ادبی (لندن)

«در پس این تاریخ فشرده‌ی پرمایه، حقیقت انسانی بزرگ‌تری نهفته است. نوع بشر از قصه‌ها انگیزه می‌گیرد. ... این اثر عمیق و الهام‌بخش، هم چندان قصه دارد که خواننده را به هیجان آورد و هم چندان پژوهش نو که اندیشه را ارضا کند. ... جذاب و ضروری.»

— دیلی تلگراف (لندن)

«کتاب‌های بسیاری مدعی شده‌اند که نگاهی نو به تاریخ جهان دارند. این اثر کاملاً شایستگی عنوانش را دارد. ... بلندپرواز، پر جزئیات، دل‌نشین. ... راه‌های ابریشم نشان می‌دهد که چرا خواندن تاریخ مهم است.»

— تایمز (لندن)

اثری ضروری برای تغییر دیدگاه اروپامحورانه. ... کوبنده و خواندنی.»

— ساندی تایمز (ژوهانسبورگ)

— ساوت چاینا مورنینگ پست

«یک اثر تاریخی خیره‌کننده.»

معرفی نویسنده

پیتر فرانکوپن مورخی مستقر در دانشگاه آکسفورد است. او کتاب *جنگ صلیبی اول: فراخوان از شرق* را نوشته که تک‌نگاری وزینی درباره‌ی بیزانس و اسلام و غرب در قرون یازدهم و دوازدهم است. او پژوهشگر ارشد در کالج ووستر دانشگاه آکسفورد و مدیر مرکز مطالعات بیزانس در این دانشگاه است. ویراست دوم ترجمه‌ی او از *آلکسیاد* در سال ۲۰۰۹ در آمریکا منتشر شد.*

* فرانکوپن دنباله‌ی *راه‌های ابریشم* را تحت عنوان *راه‌های ابریشم نو* (The New Silk Roads) در سال ۲۰۱۹ به چاپ رساند. این کتاب با ترجمه‌ی حسن افشار توسط نشر مرکز منتشر می‌شود.

در دیار قبیله‌ای از ترکان توقف کردیم ... گروهی دیدیم که مار می‌پرستند، گروهی ماهی، و گروهی درنا.

— ابن فضلان، سفرنامه‌ی بلغاریای ولگا

من، پرستر جان، خدای خدایانم. در ثروت و فضیلت و قدرت، سرآمد شاهان جهانم. ... در سرزمین ما شیر و عسل جاری است؛ زهرها نمی‌کشند و وزغ‌ها سروصدا نمی‌کنند. نه کژدمی هست و نه ماری در چمن‌ها می‌خزد.

— از نامه‌ای که گفته می‌شود پرستر جان در سده‌ی دوازدهم به رم و کنستانتینوپل فرستاده است

او کاخ بسیار بزرگی دارد که بامش سرتاسر پوشیده از طلای ناب است.

— از یادداشت‌های تحقیق کریستوف کلمب در اواخر قرن پانزدهم
درباره‌ی خان بزرگ شرق

اگر گذشت‌های نسبتاً کوچک از خود نشان ندهیم و سیاستمان را در ایران تغییر ندهیم، هم دوستی‌مان با روسیه را از دست خواهیم داد و هم در آینده‌ی نسبتاً نزدیک ... با موقعیتی روبه‌رو خواهیم شد که کل موجودیت امپراتوری ما را به خطر خواهد انداخت.

— سر جرج کلارک به سر ادوارد گری، وزیر خارجه‌ی بریتانیا،

۲۱ ژوئیه‌ی ۱۹۱۴

اگر ما هم می‌نشستیم و کاری نمی‌کردیم، باز رئیس‌جمهور برنده می‌شد.

— رئیس ستاد انتخابات نورسلطان نظربایف، رئیس‌جمهور قزاقستان،

پیش از انتخابات سال ۲۰۰۵

فهرست

۱	پیش‌گفتار
۱۱	فصل ۱ ایجاد راه ابریشم
۳۳	فصل ۲ راه دین
۴۸	فصل ۳ راه شرق مسیحی
۶۳	فصل ۴ راه انقلاب
۷۷	فصل ۵ راه همزیستی
۹۶	فصل ۶ راه پوست
۱۰۸	فصل ۷ راه برده
۱۲۴	فصل ۸ راه بهشت
۱۴۳	فصل ۹ راه دوزخ
۱۵۸	فصل ۱۰ راه مرگ و ویرانی
۱۸۱	فصل ۱۱ راه طلا
۱۹۶	فصل ۱۲ راه نقره
۲۱۵	فصل ۱۳ راه شمال اروپا
۲۳۳	فصل ۱۴ راه امپراتوری
۲۴۶	فصل ۱۵ راه بحران
۲۵۷	فصل ۱۶ راه جنگ
۲۸۱	فصل ۱۷ راه طلای سیاه
۲۹۹	فصل ۱۸ راه آشتی
۳۱۲	فصل ۱۹ راه گندم

دوازده

۳۲۹	فصل ۲۰	راه نسل‌کشی
۳۴۷	فصل ۲۱	راه جنگ سرد
۳۶۴	فصل ۲۲	راه ابریشم آمریکا
۳۷۹	فصل ۲۳	راه هم‌چشمی ابرقدرت‌ها
۳۹۶	فصل ۲۴	راه فاجعه
۴۲۱	فصل ۲۵	راه تراژدی
۴۳۹	پس‌گفتار	
۴۵۱	پی‌نوشت‌ها	
۵۵۷	نمایه	

پیش‌گفتار

بچه که بودم یکی از عزیزترین وسایلم نقشه‌ی بزرگی از جهان بود. نزدیک تختم به دیوار بود و هر شب خیره به آن خوابم می‌برد. کم‌کم اسم و جای همه‌ی کشورها را از بر شده بودم، پایتخت‌ها را می‌دانستم، و اقیانوس‌ها و دریاها، و رودهایی را که به آنها می‌ریخت، می‌شناختم. نام رشته‌کوه‌های بزرگ و بیابان‌های پهناور، که با حروف خوابیده نوشته شده بود تا جلب توجه کند، ماجراجویی و خطر را تداعی می‌کرد و برایم هیجان‌انگیز بود.

بزرگ‌تر که شدم، از جغرافیای محدود درس‌های مدرسه‌مان کلافه بودم. دنیا را در اروپای غربی و آمریکا خلاصه می‌کرد و کاری با بقیه‌ی دنیا نداشت. از حضور رومی‌ها در بریتانیا می‌گفت، از حمله‌ی سال ۱۰۶۶ ثرمان‌ها به آن جا، از هنری هشتم و خاندان تودور، از جنگ استقلال آمریکا، از صنعتی شدن دوره‌ی ویکتوریا، از نبرد سُم، از ظهور و سقوط آلمان نازی. ولی نقشه‌ام را که نگاه می‌کردم، می‌دیدم از خیلی جاهای دنیا در درس جغرافیای مان حرفی نیست.

در جشن تولد چهارده سالگی‌ام هدیه‌ای که از پدر و مادرم گرفتم کتابی بود از یک مردم‌شناس به نام اریک وُلف. او حق مطلب را گفته بود. گفته بود در تاریخ تمدنی که راحت‌طلب‌ها برای ما نوشته‌اند «یونان باستان روم را می‌زاید، روم اروپای مسیحی را می‌زاید، اروپای مسیحی رنسانس را می‌زاید، رنسانس روشنگری را می‌زاید، روشنگری دموکراسی سیاسی و انقلاب صنعتی را می‌زاید، و از وصلت دموکراسی با صنعت ایالات متحده زاییده می‌شود که حق زندگی، آزادی، و جست‌وجوی خوش‌بختی را به ارمغان می‌آورد»^۱ دیدم این عین قصه‌ای بود که برای من هم گفته بودند: ورد پیروزی سیاسی و فرهنگی و اخلاقی غرب. اما این قصه درست نبود؛ جور دیگری هم می‌شد به تاریخ نگاه کرد؛ جوری که گذشته را تنها از چشم برنده‌های تاریخ معاصر نبیند.

از خوش‌حالی پر درآوردم. پس جاهایی از دنیا که چیزی از آنها در مدرسه به ما نمی‌گفتند زیر

وزن قصه‌ی ظهور اروپا له شده بودند. از پدرم خواستم مرا ببرد «نقشه‌ی جهان‌نمای هریفورد»^{*} را ببینم. شهر قدس محور و مرکز آن بود و انگلستان و دیگر کشورهای غربی، بی‌ربط، یک طرفش ریخته بودند. بعد که خواندم جغرافی‌دان‌های عرب نقشه‌هایی کشیده‌اند که سrote به نظر می‌آیند و دریای خزر وسط آنهاست، تعجب کردم — مثل وقتی که شنیدم در یک نقشه‌ی ترکی از قرون وسطا که در استانبول نگهداری می‌شود شهری به نام بلاساغون وسط نقشه است که من حتی اسمش را نشنیده بودم و در هیچ نقشه‌ی دیگری هم نبود و جای آن را هم تا همین اواخر کسی نمی‌دانست، در حالی که زمانی مرکز دنیا تصور می‌شد.^۲

دوست داشتم از روسیه و آسیای میانه، از ایران و میان‌رودان (بین‌النهرین)، بیشتر بدانم. دوست داشتم بدانم موقعی که مسیحیت پیدا شده، در آسیا چه نگاهی به آن داشته‌اند؛ و جنگجویان صلیبی چه نگاهی به مردمان شهرهای بزرگ قرون وسطا — مثل قسطنطنیه، بیت‌المقدس، بغداد، یا قاهره — داشته‌اند. دوست داشتم از امپراتوری‌های بزرگ مشرق‌زمین، یا مغول‌ها و فتوحاتشان، بیشتر می‌دانستم؛ یا می‌دانستم دو جنگ جهانی، وقتی که نه از فلاندر یا جبهه‌ی شرقی جنگ بلکه مثلاً از افغانستان یا هندوستان به آنها نگاه می‌کردند، چطور به نظر می‌رسیدند.

بنابراین بخت بلندی داشتم که زبان روسی در مدرسه یاد گرفتم. معلم زبان روسی‌مان مرد باهوشی بود به نام دیک هادون که در اطلاعات نیروی دریایی خدمت کرده بود و اعتقاد داشت برای فهمیدن زبان روسی و «دوشا» یعنی روح ملت روس باید ادبیات درخشان و موسیقی محلی روس‌ها را شناخت. بیشتر از آن هم بخت با من یاری کرد که او گفت هر کس بخواهد می‌تواند از او زبان عربی هم یاد بگیرد. پنج شش نفر از ما را با تمدن و تاریخ اسلام آشنا کرد و ما شیفته‌ی زیبایی زبان عربی شدیم. این زبان‌ها قفل جهانی را برای ما باز می‌کردند که منتظر بود ما غربی‌ها کشفش کنیم یا — من بعداً فهمیدم — در واقع از نو کشفش کنیم.

این روزها خیلی سعی می‌کنند تأثیر احتمالی رشد سریع اقتصاد چین را، که پیش‌بینی می‌شود در دهه‌ی بعد تقاضا برای اجناس لوکس را چهار برابر کند، تخمین بزنند، یا تحولات اجتماعی در هندوستان را بررسی کنند که حالا آن جا عده‌ی جمعیتی که تلفن همراه دارند بیشتر از جمعیتی است که از توالت سیفون‌دار استفاده می‌کنند.^۳ اما هیچ کدام از اینها بهترین زاویه را برای دیدن گذشته و آینده‌ی جهان به ما نمی‌دهند. واقعیت این است که هزار سال دنیا حول همین منطقه‌ی بین شرق و غرب، بین اروپا و اقیانوس آرام، می‌چرخید.

نیمه‌راه بین شرق و غرب، پهنه‌ی میان سواحل شرق دریای مدیترانه و دریای سیاه تا کوه‌های هیمالیا، ممکن است نقطه‌ی خوبی برای ارزیابی جهان به نظر نرسد. این منطقه امروزه محل

^{*} (Hereford Mappa Mundi) بزرگ‌ترین نقشه‌ی جهان‌نمای بر جای مانده از قدیم (ح ۱۳۰۰ م) که در کلیسای جامع شهر هریفورد انگلستان نگهداری می‌شود. م

کشورهایی است که نامتعارف و حاشیه‌ای جلوه می‌کند، مثل قزاقستان و ازبکستان، قرقیزستان و ترکمنستان، تاجیکستان و کشورهای [حوزه‌ی] قفقاز؛ همین‌طور کشورهایی که بی‌ثبات و خشن و تهدید برای امنیت بین‌المللی محسوب می‌شوند، مثل افغانستان و ... و سوریه؛ یا کشورهایی که نمونه‌های خوبی از دموکراسی نیستند، مثل روسیه و آذربایجان. روی هم رفته انگار این منطقه جای کشورهایی است که شکست خورده‌اند یا دارند می‌خورند، و دیکتاتورهای دارند که در انتخابات‌ها رأی اکثریت محالی را به دست می‌آورند و دوستان و بستگان‌شان منافع اقتصادی بی‌حساب، دارایی‌های فراوان، و نفوذ سیاسی دارند. کارنامه‌ی حقوق بشری این کشورها درخشان نیست، آزادی بیان در امور مذهبی و جنسیتی محدود است، و کنترل رسانه‌ها تعیین می‌کند که چه چیزی منتشر شود و چه چیزی منتشر نشود.^۴

ولو این کشورها به نظر ما نابسامان برسند، نه دورافتاده‌اند و نه بیابان‌هایی ناشناخته. برعکس، همین پل بین شرق و غرب دقیقاً چهارراه تمدن است. این کشورها نه تنها در حاشیه‌ی امور جهانی نیستند، که اصلاً در مرکز آن‌اند — همان‌طور که از آغاز تاریخ بوده‌اند. تمدن این‌جا متولد شد و به اعتقاد بعضی‌ها حتی آدمیزاد این‌جا خلق شد — در باغ عدن: «و خداوند خدا باغی در عدن به طرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود در آن‌جا گذاشت. و خداوند خدا هر درخت خوش‌نما و خوش‌خوراک را از زمین رویانید.» خیلی‌ها محل باغ عدن را در مزارع سرسبز میان دجله و فرات می‌دانستند.^۵

در این پل بین شرق و غرب بود که حدود ۵۰۰۰ سال پیش کلان‌شهرها پیدا شدند. شهرهایی مثل هاراپا و موهنجودارو در دره‌ی سند عجایب جهان باستان بودند. ده‌ها هزار نفر جمعیت داشتند و خیابان‌های مجهز به شبکه‌ی گندابرو پیچیده‌ای که هزاران سال گذشت تا ماندشان در اروپا ساخته شد.^۶ دیگر مراکز مهم تمدن از قبیل بابل و نینوا و اوروک و اکد در میان‌رودان به شکوهمندی و نوآوری در معماری‌شان معروف بودند. یک جغرافی‌دان چینی بیش از دوهزار سال پیش نوشته است اهالی باخترا/باکتریا، در حوزه‌ی رود جیحون که حالا در شمال افغانستان واقع شده، مذاکره‌کنندگان و معامله‌گران فوق‌العاده‌ای بودند؛ پایتخت‌اش بازاری داشت که انواع کالاها از نواحی دور و نزدیک در آن‌جا خرید و فروش می‌شد.^۷

این منطقه جایی است که ادیان بزرگ جهان پیدا شدند و یهودیت و مسیحیت و اسلام و دین بودا و دین هندو تنه به تنه‌ی یکدیگر زدند. این‌جا بوته‌ی ذوبی است که گروه‌های زبانی مختلف با هم رقابت کردند و زبان‌های هندواروپایی، سامی، و چینی — تبتی در کنار مردمانی که به زبان آلتایی، یا ترکی، یا قفقازی سخن می‌گفتند عرض اندام کردند. این ناحیه جایی است که امپراتوری‌های بزرگ سر برآوردند و جایی که پیامدهای کشمکش‌های فرهنگ‌ها و رقیبان تا هزاران فرسنگ دورتر احساس می‌شد. از این‌جا دریچه‌های تازه‌ای به روی گذشته باز می‌شد و نشان می‌داد که جهان به هم پیوسته است و اتفاقی که در قاره‌ای می‌افتد در قاره‌ای دیگر اثر می‌گذارد؛ جهانی که پیامدهای

حوادث آسیای میانه‌اش را در شمال آفریقا احساس می‌کردند و وقایع بغدادش در اسکانندیای طنین‌افکن می‌شد؛ کشفیاتی که در قاره‌ی آمریکا می‌کردند قیمت اجناس را در چین عوض می‌کرد و تقاضا را در بازارهای اسب شمال هندوستان بالا می‌برد.

این ارتعاش‌ها در شبکه‌ای اتفاق می‌افتاد که از هر طرف گسترده است، در جاده‌هایی که زائران و جنگجویان، و عشایر و تجار از آنها عبور می‌کردند، محصولات و اجناس دادوستد می‌شد، و افکار مبادله می‌شدند و محک می‌خوردند و پالایش می‌شدند. آنها نه فقط رفاه، که خشونت و مرگ، و بیماری و بدبختی را هم انتقال داده‌اند. اواخر قرن نوزدهم، زمین‌شناس آلمانی سرشناسی به نام فردیناند فون ریشتهوفن (که عموی «آس پرنده»ی جنگ جهانی اول، مشهور به «بارون سرخ» بود) روی این شبکه‌ی گسترده نامی گذاشت که تا امروز باقی مانده است: زایدن‌شتراسن — راه‌های ابریشم.^۸

این گذرگاه‌ها دستگاه اعصاب مرکزی جهان‌اند که مردمان و مکان‌ها را به هم متصل می‌کنند، اما زیر پوست‌اند و با چشم غیرمسلح دیده نمی‌شوند. همان طور که کالبدشناسی به ما نشان می‌دهد که بدن چگونه کار می‌کند، فهمیدن این ارتباط‌ها هم اجازه می‌دهد ما طرز کار دنیا را بفهمیم. و با وجود اهمیت این بخش از جهان، تاریخ رسمی از آن غفلت کرده است. یک علت‌اش چیزی است که نامش را «شرق‌شناسی» (orientalism) گذاشته‌اند، نگاه بی‌ظرافت و شدیداً منفی به شرق، که آن را عقب‌افتاده و مادون غرب و بنابراین بدون ارزش مطالعه‌ی جدی می‌بیند.^۹ اما یک علت آن هم این حقیقت است که روایت موجود از گذشته به قدری مسلط و تثبیت شده است که جایی باقی نگذاشته برای منطقه‌ای که از دیرباز به حاشیه‌ی قصه‌ی ظهور اروپا و جامعه‌ی غربی رانده شده است.

امروزه جلال‌آباد و هرات در افغانستان، یا قَلُوجِه و موصل در عراق، یا حُمَص و حلب در سوریه مترادف با بنیادگرایی مذهبی و خشونت فرقه‌ای به نظر می‌رسند. حال گذشته را محو کرده است. از یاد رفته‌اند روزهایی که نام کابل تداعی‌کننده‌ی باغ‌هایی بود که بابر بزرگ، بنیان‌گذار امپراتوری مغول هند [= گورکانیان]^{*} به احداث و حفظشان همت گماشت. «باغ وفا» حوضی داشت که دورتادورش شبدرکاری و درختان نارنج و انار بود و بابر به آن می‌بالید: «این جا بهترین نقطه‌ی باغ است و هنگامی که نارنج‌ها رنگ می‌گیرند زیباترین منظره را پیدا می‌کند. به راستی که موقعیت آن عالی است!»^{۱۰†}

به همین سان، تصورات امروزی از ایران بر شکوه تاریخ دور آن سایه افکنده است، زمانی

* نام این سلسله در انگلیسی (Mughal) تحریف‌شده‌ی واژه‌ی مغول (Mogul, Mongol) است و در تاریخ‌نگاری فارسی نام تیموریان یا گورکانیان هند را بر آن ترجیح داده‌اند. در این ترجمه نیز همه جا از این نام استفاده خواهد شد. م.
† نقل از *بابرنامه* است که به زبان ترکی جغتایی نوشته شده و بعدها به فارسی هم ترجمه شده و یک چاپ سنگی از آن موجود است به ترجمه‌ی تجارب‌الملوک، چاپ بمبئی، ۱۳۰۸ ق. م.

که نام ایران مترادف با خوش‌ذوقی در هر چیزی بود، از میوه‌ی سر میز غذا گرفته تا مینیاتورهای خیره‌کننده‌ی نقاشان افسانه‌ای ایران و تا کاغذی که نویسندگان روی آن می‌نوشتند. اثر بدیعی به قلم سیمی نیشابوری، کتابدار مشهوری که در حول و حوش سال ۱۴۰۰ میلادی زندگی می‌کرد، نقل مفصلی دارد از توصیه‌ی شخص کتاب‌دوستی که شریک دل‌بستگی او به خوش‌نویسی است. او می‌گوید که هر کس کاغذ برای خوش‌نویسی می‌خواهد «آنچه پسندیده‌تر و پاینده‌تر است کاغذ بغداد و دمشق و امل و سمرقند است که خطوط را قابل است. کاغذهای جای‌های دیگر اکثر شکننده و نشرکننده و ناپایدار است. و کاغذ را اگر اندک گونه [=رنگ] دهند بهتر بود، به سبب آن که بیاض [=سفیدی] قوه‌ی باصره را ضعیف می‌کند. و تا این غایت، همه‌ی خطوط استادان بر کاغذهای ملون مطالعه افتاده.»^{۱۱*}

مکان‌هایی که اکنون جز نامی از آنها باقی نمانده است روزگاری برویایی داشتند، همچون مرو که جغرافی‌دانی در قرن دهم میلادی / چهارم هجری آن را «قصبه‌ای زیبا، خوش، دلگشا» مشهور به «شاه جهان» توصیف می‌کند؛^{۱۲} یا ری، نزدیک تهران کنونی، که نویسنده‌ی دیگری در همان زمان به سبب شکوهش آن را «داماد زمین» و «زیباترین مخلوق خدا» می‌شناسد.^{۱۳} این شهرها، قطار شده در کمرگاه آسیا، به دانه‌های مرواریدی می‌مانستند که از اقیانوس آرام تا دریای مدیترانه چیده شده بود.

شهرها به یکدیگر انگیزه می‌دادند و حاکمان و نخبگان، در معماری بلندپروازانه و ساخت بناهای هرچه دیدنی‌تر، گوی رقابت از یکدیگر می‌ربودند. کتاب‌خانه‌ها، نیایشگاه‌ها، رصدخانه‌ها، همه در ابعاد عظیم و با اثربخشی فرهنگی، منطقه را فراگرفته بودند و قسطنطنیه را با دمشق و اصفهان و سمرقند و کابل و کاشغر پیوند می‌دادند. این شهرها خانه‌ی دانشمندی می‌شدند که مرزهای دانش‌ها را گسترش می‌دادند. تنها انگشت‌شماری از آنان تا امروز نام‌آشنا مانده‌اند: مردانی چون ابن سینا و بیرونی و خوارزمی که غول‌هایی در پزشکی و اخترشناسی بودند. سده‌ها پیش از آغاز دوران مدرن، مراکز فکری برتر جهان، آکسفوردها و کمبریج‌ها، هاروارد و ییل‌ها، نه در اروپا و آمریکا، که در بغداد و بلخ و بخارا و سمرقند بودند.

علتی داشت که فرهنگ‌ها و شهرها و مردمان سر راه جاده‌ی ابریشم بدین حد رشد و ترقی کردند: آنها در دادوستد کالاها و اندیشه‌ها از یکدیگر می‌آموختند و وام می‌گرفتند و انگیزه‌ی پیشرفت بیشتر در علم و فلسفه و زبان و دین می‌شدند. پیشرفت ضروری بود؛ و یک شاه کشور ژائو در شمال شرق چین، در آن گوشه‌ی دور آسیا، بیش از ۲۰۰۰ سال پیش هم این را می‌دانست.

* در این ترجمه بی‌واسطه استفاده شد از کتاب *آرایی در تمدن اسلامی*، تحقیق و تألیف نجیب مایل هروی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی

آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۲، ص ۵۷. م

† مقدسی در *احسن التقاسیم* (که به عربی است). م

‡ ابن فقیه در *کتاب البلدان* (که به عربی است). م

شاه وو - لینگ در سال ۳۰۷ پ م اعلام کرد «استعداد پیروی از راه گذشتگان برای پیشبرد جهان امروز کافی نیست».^{۱۳} رهبران قدیم به اهمیت هم‌گامی با زمان آگاه بودند.

ولی در اوایل دوران مدرن به سبب دو اکتشاف دریایی بزرگی که در پایان قرن پانزدهم روی داد، کسوت ترقی‌خواهی نقل مکان کرد. ظرف شش سال در دهه‌ی ۱۴۹۰ بنای اختلال مهمی در کار شبکه‌های دیرینه‌ی مبادله گذاشته شد. نخست، کریستوف کلمب اقیانوس اطلس را درنوردید و راه را برای اتصال دو پهنه‌ی خاکی بزرگی که تا آن زمان دور از دسترس مانده بودند به اروپا و ورای آن هموار کرد. سپس، تنها چند سال بعد، واسکو دا گاما با عبور از دماغه‌ی جنوب آفریقا به هند رسید و راه دریایی تازه‌ای را گشود. این کشف‌ها الگوهای تعامل و تجارت را تغییر دادند و دگرگونی چشمگیری در گرانیگاه سیاسی و اقتصادی جهان پدید آوردند. ناگهان اروپای غربی، که تا این زمان منطقه‌ای در حاشیه بود، تبدیل به کانون بالنده‌ی ارتباطات و حمل و نقل و شبکه‌ی بازرگانی جهان، و میانجی جدید شرق و غرب عالم شد.

خیزش اروپا جنگ تمام‌عیاری بر سر قدرت، و حاکمیت بر گذشته، پدید آورد. در حالی که رقیبان سرگرم تسویه حساب با یکدیگر بودند، تاریخ تغییر می‌کرد تا با وقایع و مضامین و افکار قابل استفاده در مبارزه‌ی عقیدتی که در کنار جنگ بر سر منابع و حکمرانی بر راه‌های دریایی جریان داشت هماهنگ شود. مجسمه‌هایی ساخته می‌شد از دولت‌مردان و فرماندهان، با شئل، تا شبیه قهرمانان روم باستان شوند. بناهای باشکوهی به سبک کلاسیک ساخته می‌شد تا افتخارات باستانیان به عنوان افتخارات اجدادی مصادره شود. تاریخ تحریف و مخدوش می‌شد تا این روایت منسجم از آن استخراج شود که ظهور غرب نه تنها طبیعی و ناگزیر بلکه ادامه‌ی روال گذشته است.

خیلی قصه‌ها مرا واداشت گذشته‌ی جهان را به گونه‌ی متفاوتی ببینم. اما یکی از آنها بیشتر. در اساطیر یونانی گفته می‌شود که زئوس، پدر خدایان، دو عقاب را به دو سر زمین فرستاد تا از آن جا به سوی یکدیگر پرواز کنند. سنگ مقدسی به نام آمفالوس (ناف جهان) را در نقطه‌ای که آنها به هم رسیدند قرار دادند تا تماس با خدا از آن نقطه امکان‌پذیر باشد. بعدها پی بردم که این تعبیر از آن سنگ، از دیرباز، الهام‌بخش فیلسوفان و روانکاوان شده است.^{۱۴}

به خاطر دارم پس از آن که این قصه را شنیدم و نقشه‌ام را نگاه کردم، از خودم پرسیدم عقاب‌ها کجا ممکن است به هم رسیده باشند. مجسم کردم که یکی از ساحل اقیانوس اطلس و دیگری از ساحل اقیانوس آرام در چین به سمت یکدیگر پرواز کرده‌اند. بسته به این که انگشتم روی کدام نقاط شرق و غرب می‌گذاشتم تا وسط آنها را پیدا کنم، محل ملاقات آنها تغییر می‌کرد. اما در همه حال، جایی می‌شد بین دریای سیاه و کوه‌های هیمالیا. شب بیدار می‌نشستم و نقشه‌ی روی دیوار اتاقم را نگاه می‌کردم و به عقاب‌های زئوس و تاریخ آن منطقه فکر می‌کردم، منطقه‌ای که در کتاب‌های ما جایی نداشت، و اصلاً اسمی هم نداشت.

مدت زیادی نمی‌گذشت که اروپایی‌ها آسیا را به سه منطقه‌ی بزرگ تقسیم کرده بودند: خاور نزدیک و خاور میانه و خاور دور. بزرگ‌تر که شدم، هر وقت درباره‌ی مسائل امروزی می‌خواندم یا می‌شنیدم، به نظرم می‌آمد که منطقه‌ی دوم، خاور میانه، معنی و حتی محلش عوض شده و حالا بیشتر به اسرائیل و فلسطین و دوروبرشان، و گاهی هم خلیج فارس، گفته می‌شود. و نمی‌فهمیدم که چرا مدام از اهمیت مدیترانه به عنوان گهواره‌ی تمدن صحبت می‌کنند، در حالی که به نظرم شکی وجود نداشت که تمدن از آن جا سرچشمه نگرفته بود. بوته‌ی ذوب اصلی، مدیترانه به معنی لغوی‌اش یعنی مرکز دنیا، دریای بین اروپا و آفریقا نبود؛ جایی درست وسط آسیا بود.

امید من این است که با طرح پرسش‌های تازه و ایجاد حوزه‌های جدیدی برای پژوهش بتوانم دیگران را به مطالعه درباره‌ی مردمان و نقاطی که محققان نسل‌های متوالی از آنها غفلت کرده‌اند برانگیزم. امیدوارم محرک سؤالات جدیدی درباره‌ی گذشته شوم تا بدیهی‌نماهایی به چالش و پرسش کشیده شوند. بالاتر از همه، امیدوارم بتوانم خوانندگان این کتاب را تشویق کنم که از زاویه‌ی متفاوتی به تاریخ بنگرند.

دانشگاه آکسفورد، کالج ووستر، آوریل ۲۰۱۵